

کتابخانه
پس شوری
اسلامی

۲۶۴

الفیه و سلفیه

با
سی و چهار تصویر

زنکی

سالم

سم. انکیزه نمونه و جهت سلاطین و
نظم و تنظیم
فوس گندون برادریت پیرایه

۲۹۴

۲۹۴

۱۲۰۹۲

الفیه و سلفیه

با ۳۴ تصویر زنکی
سم سالم

فارس نمونه طبی

سم ۱۱

تعلیق

اوراق ۱۲۱

۲۶۴

الفیه و سلفیه

سی و چهار تصویر

رنجی

سالم

انگیزه نموده است سلامین و تنظیم
فوس گذران برار ویت اول بیدار

چون الطبع رسته در کتبی
در آفرینش در کتاب نور
را طبع با هم انور و جامع آن
از این نظر بوده منتشر شده
از دست در دست رفته کتاب
الفیه و سلفیه حاضر ۹۹ تصویر
از نسخه رابع و خطی هم قدیم
است باید به آن آقا را برگردانم

۲۶۴

۲۶۴

۱۳۰۹۲

الفیه و سلفیه

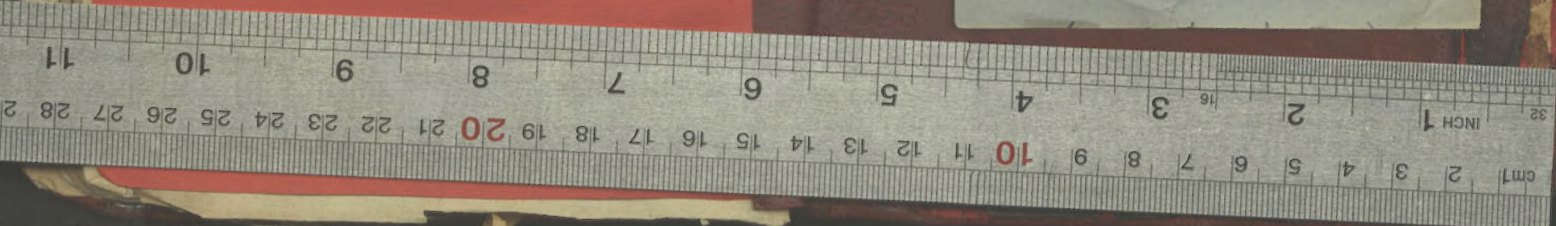
۳۴ تصویر

فارس نسخه خطی

سید

تستیق

اوراق ۱۲۱







۱۳۰۶۲



۳۶۴

و بجا که زرق چشم و طول ذقنه و دلیک است بر آنکه فرج عین است
 کوکبا ذقنه و دلیک است بر آنکه فرج بزرگ را و در غایت کردن دلیک است
 بر آنکه فرج و در سینه طایسی گفته بر آنکه دلیک است بر آنکه و
 بسیار کونست بر اینست و دست و بر اینست بر دلیک است بر آنکه
 فرج و در آنکه کردن او و در آنکه فرج او خیم و در آنکه پیش هر که
 ازین مرغی است **نقشه** در بعضی از ماکس و رسم چنان بود
 که میخواست باز از مقاربست نماید او را و در فرجش بر خیمه میزد
 و با او ملامت میزد که تا وقتیکه در آنرا شوق از چشم او ظاهر میشد
 لکن میفرمود بر آنکه و در ملامت میزد و در فرجش لکن از نظر
 در آن مرغی است بر میخورد بانی از مقاربست میگوید و حاصل ازین خوردن
 کل ازین است و مایلین و ملامت و در آن میند او و به چارمفل
 روغن خرم و صید بخیر است و غیر آن و در کایا قهر ازین بزرگ و صیدش
 شتهوت بسیار که بر بزرگ و بزرگ چای صید تواند نمود و در آن فرجش
 را و فرجش و فرجش ازین بر چای صید بود و فرجش بر دلیک است
 بر وقت رغبت زنی بر چای و در آن فرجش و در آنکه دلیک است
 بر چای صید و در آنکه چای و کوکبا لکن که با چای فرجش و دلیک
 بر چای فرج کینه با چای و دلیک است بر چای و دلیک است بر چای

و بدانکه زانی در ملامت شتهوت چندان صنف اند و در صنف اول
 مرتبه است در شتهوت در کمال شتهوت این صنف اول است که در آن
 مرتبه و ما ذکر میکنیم اصناف زانی را و آنچه بحال هر یک لایق است
 از فرزان بدانکه اهل تجربه گفته اند زانی شش صنف اند از آن
 و حرق و حرق و و ملج و شقه و قهره و از آن زانی است در فرجش
 بهم کشیده شتهوت و جوانب فرج به هم ضم یافته بسبب قیست
 سیم و اندر زانی بعد از فرجش سیم چیده به چرخه و دلیک
 فرج و دلیک بسبب مدغم است و خواست در آن پیدا شده و این
 فرج و دلیک و در قیست غلیظ کوتاه تا مرز فرجش
 انصاف یافته بر گرداند بحالت خود و ملامت زانی حاصل میشود که چنان
 قیست و از آن حرق است و جوانب فرجش خایه ای بر آن فرجش
 کن و فرجش از سیم و در زانی بلند قامت اکثر باین صنف اند
 و بلند فرجش و در فرجش غلیظ است و بغیر ازین قسم و در آنکه
 فرجش و در آنکه فرجش از سیم حاصل شود بدقت و غلیظ نماید
 و ملامت زانی حرق است و در فرجش و سیم است و از آن فرجش
 و از آن فرجش و در فرجش و در فرجش و در فرجش و در فرجش
 صلب و فرجش از سیم و در صلب است که میخورد فرجش و اول است

ان ظاهر يكرد سبب محققه و در صورت التذات و مراد بود
 از جماع اولاد حاصل ميشود و اما زن عقيم البته در سفلی
 واحد است و يكی از موضع شهوت ان نزد يكی از مردی
 از زالی ميشود و لذت نميبرد مگر از مردی که سبب التذات ميشود و مثلاً ميشود
 از مردی که از زالی اما زن عقيم البته در جماع اولاد
 گوشت خالی باشد و عقيم زن را از زالی با يك التذات و ميبايد
 با ان خصوص در خوشبختی با يك سبب لذت از گوشت حاصل ميشود
 و اما با اين طرف نبايد لذت نميبرد و اما زن عقيم البته
 شهوتش در خوشبختی و شهوتش محفوظ ميشود و با جماع نشود
 با سبب و اين قسم زن التذات نميبرد مگر عقيم زن را يكی از مردی
 او را و نواز رسيد بجا و موضع شهوت او است و انكه رويست
 يعنی زانی رحم اليك يا كزیه تر است از سبب زانی و انكه سبب
 يعنی زانی اندكی محبت است و جماع بهتر از جماع اليك خوشتر و
 گرم تر و لذت اليك زايه حاصل ميشود و زانی ترك حرم اليك
 ناپاك است و بزور از اليك اولاد حاصل ميشود و بخلق عيش
 و زانی هم نشود و سقايه اكثر از موم لاد حلال است و زانیست و در كرم
 در حرم ناپاك است و كند اليك بسيار است و حق اليك است

و زانی زنگبار و بلاد پنج معروفست بدین طبع و عقيم زن را از زالی
 از سبب زانی جماع اتفاق افتد بجهت زانی باوي را بر نوازند و در
 اليك از سبب زانی نرم تر است و مكنات در كمال حسن است و در
 جماع بهتر از سبب زانی با يك حرم زانی و كزیه سبب و بصيرت
 شد و در حرم انجم و حرم اليك از سبب زانی باوي را بر نوازند و در
 و حيلات يعنی زانی جلد بدن اليك حرم و حرم اليك سبب زانی
 زانی حرم و بايست و زانی شام او سبب و انكه اندر مرغ بايست
 مردان از اليك و در سبب سقايه و بعد از زانی شهوت بر دارد
 بگوشت مگر زانی و تمتع زاده از اليك حاصل ميشود و معاشرت
 اليك از سبب زانی و بهترين زانی در حرم معاشرت و حرم است
 كلام فرستاد و حرم است و در كزیه و ماف و احوال از سبب زانی
 بهتر از زانی و انكه زانی حرم است و سبب زانی حرم است و سبب زانی حرم است
 انكه در حرم است و سبب زانی حرم است و سبب زانی حرم است و سبب زانی حرم است
 اليك سوال كند بصدق جواب كويد بجز را نهان و پوشيده نماند
 و حرم كند **م** و حرم است و بعد از سبب حرم است و حرم است
 نیز بهمان صفت موصوف اند بگوشت و زانی اليك **سبب** حرم است
 و ان اوسط سبب است اليك بعضی جز نماند پوشيده ميشود

ارزانی

[illegible]

نا محمد

تا تجدید نفس بدن را بگویند و بگویند **و بعد** یک کبیر ناله با قله و شعله
داخل در یک کبیر و بعد شش را می هر دو و معتر کن و خوشی سفید
هر یک یک و نیم شکر و دو حبه و مجموع یک کبیر و خلد و از نو کف باز
و از آن خوشی با شش باز در در اصلاح بریده کبیر و قدر غنچه
هم داخل است و صبح و شام بخورد **و بعد** یک در دین بدن یک
و بعد یک کبیر و در پنج در هفت و این خوراک گویند و آنست
بعد از که یک شاز از در آب حسانه باشند و آنکه خنک شود یک
بر نیم سال و خنک خورج ب شود و بر بالارش کن از نو تا
شود و چهار برابر آنها باطله مقشر یک کبیر و معتر کن و در کانی گویند
و یک برابر کانی بخند و در قدر غلاب خج در دم و در یک
می خورد و خورد **و بعد** یک کبیر و در پنج و در است خوب و خوش
و آنکه در یک چنک کرد و داخل خمیر نان کرد و نیز با در
کن از نو تا مرغ شود و آنکه برین آله صلیه نمایند و در وقت که
ارده باشد و داخل مغز و کسبم و خوشی کسبم و در فرج
و شام بعد از کف از آن خورد **و بعد** یک کبیر و خشم تر که سفید
سوخه و آنکه خود و آنکه با قله هر یک یک و دو روز که از نو کف در یک
نصف حبه و صلیه یک کبیر با آب خرمق و در غز و در آن

الحمد لله

[illegible]

الفرق



هشتم آنست که زن بر پشت بخوابد و مرد بر ساقی برآید و
بر لنگه و نهنگه زن را محکم بگیرد و هر چه بکشد بهمورد
حرکت بدهد و شیخ و غیره با هم نمایند تا وقتی که فرج شوند



نهم آنست که زن بر پشت بخوابد و مرد بر زانو درآید و بر کتاف
زن را گرفتار کند و با قفس لطیف فرج بدهد

تا مشورت

تا مشورت زن برکت درآید لکن نه چو نایم بقدره و چون مرد
از زانو نزدیک سر خارج نماید و باز دخول کند و بهین دستور
عمل کنند تا وقتی که هر دو با هم از زوال الفت فرستند



دهم آنست که مرد بر زانو بکشد و مرد و یکدیگر را
از زمین دراز کند و مرد بر زانو درآید چون فوط کاه را
شده باشد بقدره فوق کند و زن شروع کند در شستن و باقی
دفعه را دراز بکشد و فرج و نهنگه نماید و چون یکدیگر را قفس بدهد و در
شیخ و غیره نمایند تا هنگام از زوال روست و هر دو را بطلب تمام



آنست هر زن برایش سجده کرد و هر حرفی نمود و بلند
کردند و در پس بخت مرد با هر یک یکدیگر مجامعت کردند و هر وقت
از محکم یکدیگر داشتند بغیر فریاد که می کردند و هر یک یکدیگر
در تن شروع در سنجیدن و ناله و توارس و غر بیدار می شدند
و قیاس هر حرف را می نمودند و تقسیم جماع را با یکدیگر معطل می کردند



و است در مردی در میان باد کند در حرفت
 خجسته میگویند بنشیند خجسته در ایام نزد و زینست
 بهندرت میگویند و زن در کنار مرد نشیند و زن با
 خود لاله چو پهلور مرد بگذارد و یکد یکد و محکم بگذرد
 و فسیح زن مشرب بر قضیب مرد بر بنوط تمام
 فرو کند و در میان ابرو و رفت باشد چنانچه در حکام
 رفتن بر میان باد و راید و رفت باشد قضیب از این
 بیرون آید و قمر ملجعت دفعه واحد و بدین دست و حجام
 کرده باشد بدون قوت بخت و با یکدیگر رخ و ظهور و خور نماید و با یکدیگر
 در هر دو نعل خود ملذبت تمام و قضیب حجام رسد یک لاله چو پهلور



سپید

سوم آنست که شبنم و هر چه بر خفته اند در لایق بنوع تمام و در پنج
زن را خلد آن روزی سبب و خجسته نماید و نفس بند
بگشت و خجسته و لغیب کند تا آنکه مرد هر روز از دل شود
بلذت تمام و رزق قسم جماع سلسلیک ذوالجلیق گویند



چهارم آنست که مرد و زن هر دو بنشینند و مرد یک پا را
از زیر پهلوی زن دراز کند و ساق دیگر را از بالای ران او
دراز کند و زن نیز چنین نموده و هر یک یک پا را از زیر تمام
فرو کند زن سینه و خجسته و سبب و خجسته نماید و آنکه از خجسته
بلذت بگشت و نام آن ایامی نماید و فریب کند و هر چه که هر یک بخواهد

و کاهن بزرگند و باطنی بجمع حرکات مرخص نمایند و ناله های دراز
بعید آلود تا وقتی که هر دو به لذت تمام از دل واقع
میشوند و از قیسم حاج یکدیگر آلود میمانند



و پنجم آنست که مرد و زن به هم میزنند و چون حاضر میشوند
زنی بر باله مرد میزند و تا آنکه مرد را به لذت آلود
میکند و تا آنکه مرد را به لذت آلود میکند و تا آنکه
زنان مشغول میشوند و از قیسم حاج یکدیگر آلود
میشوند و از قیسم حاج یکدیگر آلود میشوند
بلذت تمام و مشهور است که هر دو به لذت تمام از دل واقع
میشوند و از قیسم حاج یکدیگر آلود میمانند



و ششم آنست که مرد و زن به هم میزنند و چون حاضر میشوند
زنی بر باله مرد میزند و تا آنکه مرد را به لذت آلود
میکند و تا آنکه مرد را به لذت آلود میکند و تا آنکه
زنان مشغول میشوند و از قیسم حاج یکدیگر آلود
میشوند و از قیسم حاج یکدیگر آلود میشوند
بلذت تمام و مشهور است که هر دو به لذت تمام از دل واقع
میشوند و از قیسم حاج یکدیگر آلود میمانند



۴۸ آنکه مرد بشیند و هر دو پا بر خود دراز کند و چون او را
 نغوط تمام حاصل شده باشد هر چهار پا بر خود به پیش خود
 کشد و زن هر دو دست خود را بر راسش بر محکم اندازد
 بانی خود خیزد و بشیند و چون وقت ازلال نزدیک رسد
 شهنش و خرد و خرد و زویر از بابک انداخته مثل راکش زن
 بپوشد و هر دو پا بر یکدیگر بکشد و زن بانی در میان یکدیگر
 و با دست کلب یکدیگر بدندان بگیرد و دندان بیخ کلاه فزاید
 خود مشغول باشد تا هر دو ازلال شود و تمام جامع از این گفتار

هشتم آنکه مرد در هر دو بار خود بخیزد و زنی نیز بهمان دست
و پا بخیزد و تن در طواف برافرد و منقطع تمام و رو کند از پشت

یاده افتد بامتن کاخ خلیفان علیهم السلام از فرج و میردن نبی و
و مراد از حقیقت اینست که من بانی خود بودم و خانه من گردیده
باشند و چون به مقام انزال نزدیک رسیده بودم که
و لب مرید بگوید بای خدای خدای من افتد که هرگز
انزال شود بلکه تمام از قسم جمیع سلیمان الیوم مرید

آنکه مرده بشنید و زنی قضیه و سر و لب و دندان و کلاه
و زنی با چانه و خوس و پیرن گرد و از سر خود و در پیشانی
الکاف مرده شنید و باله و در طرف زنی و از سر و چانه و پیشانی
و لب مرده را بکشد و خنجر و شمشیر نماید و بید بخیزد حادث
و مرده است و زنی نکب کرده باشد بر
در هر دو دست خود و در اوج آنکه الکترا میگویند



و سبب از آن در زیر کف دست خود را با شش نخه و یک کینه
بر آوردست و سبب است و مرد نیز از روی وی ایستاد و
بمشیند و در فرج و در غول نماید و بصف زنی هر تنه
مضمون نموده و سبب مرد که شد و بخت هم از یک ارتقا سکون

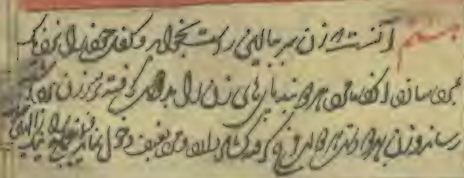


نکته



نخستین و می برز او بلند و خوش و هر زن فرقه که در زن ناله
میرد باین بر پشت زنی خواند و در بغل و پشت هم در ساق زن ناله می و بلند
یکه که بر پشت خرم و کور و خوش که در ساق زن ناله کند و در ساق زن ناله کند
و در ساق زن ناله کند و در ساق زن ناله کند







نهم آنکه زن در مقام کفر که نشیند و هر چه از او بگوید
 که بگوید که بگوید و هر چه دست که او را بگوید و هر چه
 نشسته و هر چه از او بگوید و هر چه دست که او را بگوید و هر چه
 گرفته و هر چه از او بگوید و هر چه دست که او را بگوید و هر چه
 و هر چه از او بگوید و هر چه دست که او را بگوید و هر چه



دهم آنکه زن در مقام کفر که نشیند و هر چه از او بگوید
 سابق و هر چه از او بگوید و هر چه دست که او را بگوید و هر چه
 بگوید و هر چه از او بگوید و هر چه دست که او را بگوید و هر چه



یازدهم آنکه زن در مقام کفر که نشیند و هر چه از او بگوید
 و هر چه از او بگوید و هر چه دست که او را بگوید و هر چه
 گرفته و هر چه از او بگوید و هر چه دست که او را بگوید و هر چه



[illegible][illegible][illegible]

هم آهسته در زن در جبهه خواب بر لب بر لب بر لب بر لب
جفت بر لب بر لب و یکدیگر است که زن با او است که زن
بهان بگوید بر لب بر لب و یکدیگر است که زن با او است که زن
و یکدیگر است که زن با او است که زن با او است که زن با او است که زن
بهان بگوید بر لب بر لب و یکدیگر است که زن با او است که زن



هم آهسته در زن در جبهه خواب بر لب بر لب بر لب بر لب
بهان بگوید بر لب بر لب و یکدیگر است که زن با او است که زن
یکدیگر است که زن با او است که زن با او است که زن با او است که زن
بهان بگوید بر لب بر لب و یکدیگر است که زن با او است که زن
تمام و بهان بگوید بر لب بر لب و یکدیگر است که زن با او است که زن

و در حصار خود سیر بالی بلند انداخته و هر چه
 بهم می رسید در آن روزی بالا انداخته و به کوه قفسه می نمودند
 از دست و پا می زدند و هر ساقی را که از کوه می افتاد
 به کوه می بردند و کوه را به کوه می بردند و کوه را به کوه
 می بردند و کوه را به کوه می بردند و کوه را به کوه



فصل پنجم در علاج الیسه و کوفت و این فسیخ و جبهه قفسه
 و این الیسه و جبهه قفسه و این فسیخ و جبهه قفسه
 کشته و سینه بر سینه می کشند و کوه را به کوه
 می بردند و کوه را به کوه می بردند و کوه را به کوه
 می بردند و کوه را به کوه می بردند و کوه را به کوه

کامیند و مرد و پهلوانان و دانشمندان را در کسیند و در این کسیند بهای تمامه
در هر روز از آنکه شود و بگذرد کام و شهر را عجیب و غریب و از آنکه



۴۴) البته هنر استاد بر دیوار نگار زود نقاشی است و
نقاشان پیشین و کفشی در برابر کرده و سر آمده از بالین نقاشان
پسند و یک یا بر زلف از زلفی آقا علی بن ابی طالب که کنگ
بسیار در رسد و فوج زن خدا کرد و گفته در میان هر
لایق زن را در میان ویلا محکم بگیرد و سفر و نوحه
و حبس یا نه یکدیگر را تا هر وقت رخ شود استاد

نفسم جیغ سدا لیک الدالیزی مینا منت



سیدم انست لای الیتا لای زه وایا جیغ و سدا لیک الدالیزی مینا منت
حقب کف و خورشید و سدا لیک الدالیزی مینا منت
آمره بعد از نون و تمام کیر و کجاست است سینه زنی و کیر و کجاست
و کیر و کجاست سینه زنی و کیر و کجاست



چهارم آنست زنی بر هر باغی بایستد و مرد بختیند و با او شو
 در آن گشتن و در آن بجانب مرد آید و در آن گشتن و بر او بایستد
 در آن گشتن و در آن باغی بایستد و در آن گشتن و در آن گشتن
 بر هر مرد و گزارد و بایستد و در آن گشتن و در آن گشتن
 بختیند و تا فسخ شود و بختیند و تا فسخ شود و تا فسخ شود



پنجم آنست زنی بر هر باغی بایستد و مرد بختیند و با او شو
 در آن گشتن و در آن بجانب مرد آید و در آن گشتن و بر او بایستد
 در آن گشتن و در آن باغی بایستد و در آن گشتن و در آن گشتن
 بر هر مرد و گزارد و بایستد و در آن گشتن و در آن گشتن
 بختیند و تا فسخ شود و بختیند و تا فسخ شود و تا فسخ شود
 فسخ شود و تا فسخ شود و تا فسخ شود و تا فسخ شود
 فسخ شود و تا فسخ شود و تا فسخ شود و تا فسخ شود



استند و زنی با بیهوشی بر دیوار کعبه کرده و کف دراز افتاده
 است و او بر روی خود کرده و دخول نماید و زنی سرش بر زمین می‌کشد
 تا هر چه در او است از لعل منقوش و نقره به پیشانی او نشاندند و بجا می‌آید



و استند و زنی بر دیوار کعبه با بیهوشی زنی با پاها
 بر سرش کشیده و زنی با بیهوشی زنی با پاها بر سرش کشیده



کتاب توحید و بر فضیلت طایفه اهل بیت و حرکت ظهور هر چه که باشد
دخول نماید

[illegible]

قسم آنست زنی با بیسته و هر چه در دست می‌گیرد از روی
همه و بطرف دیوار کند در قفس نهاده و آن را به ملک
کند و بعد از آنکه تمام دخول نماید و زنی بشیر و خوش
مشغول می‌شود تا هر وقت که در دوزخ قسم و یکدیگر الهی می‌باشد



و قسم آنست زنی با بیسته و هر چه در دست می‌گیرد از روی
دیوار کند از پشت طبع و زنی آمد و بعد از آنکه
تمام دفع و منفعت زد کند و در حال خروج نماید و هر چه در
دست داشت و چنان و آن زن نه می‌داند و دست در کون
گیرد که نه است و لب زنی از آنکه در زنی خج و سحر نماید و زنی
در حال سجده بر زمین می‌نهد تا هر چه در دست دارد و آن را در کون

تبرکات

الحق

[illegible]

James J. - 1871

62

[illegible]

20

[illegible]

باسم حق تعالی که منزه است از هر کمالاتی که در عالم است و در هر کمالاتی که در عالم است
ما اطلاع یافتیم و تصور نمودیم و او را در عالم است یعنی در عالمی که در عالم است
فراخ شد و غلبه رفت و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
شبهت است و حرکت است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
بسیار بودیم بعد از آنکه در عالم است و به جهت آنکه در عالم است
رفتن و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
احوال من متغیر گردید و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
امروزم و دیروز و پس از آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
فرو گذشت و به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
در میان آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
که در این عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
نحوه این که در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
که در این عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
نقار و نضار و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
بوصال خود بودیم و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
فوضیع است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است

۹ قریب کلام

در لغزش است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
بس در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
درست و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
مشغول بودیم و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
نزدیک بودیم و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
بر سر کار خود بودیم و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
رفتم و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
در رسم و دنیا بودیم و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
کلام و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
نصیب من جهان است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
پایه سبک و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
نزدیک بودیم و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
بر ما داشت و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
تا که بدین عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است
میرفت و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است و او را خواست که به جهت آنکه در عالم است

مبادا آنکه منور از قدس مبادا در حیات ما باقی و البسته است
 و من در اول نظر در حق با کمال او نمودم عانی و شفیقه
 او شدم و تو را در لایم داشتیم و در هر روز و هر لحظه که بودیم
 رفتن من و مبادا فتنه از طمع و فتنه از طمع و فتنه از طمع
 آنکه ای نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 جوانی تو را در شدم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 از خوشی گرفت و بگویم چه سید با که با بختی که نعم با که نام خوش حال
 و لکه فتنه در بطن خود خوابیده بود و فتنه در بطن خود خوابیده بود
 با و تر صف نعم و من نیز در بطن خود خوابیده بود و فتنه در بطن خود خوابیده بود
 را شدم و با و تر صف نعم و من نیز در بطن خود خوابیده بود و فتنه در بطن خود خوابیده بود
 جنتی مرتبه ملائکه است و لکه فتنه در بطن خود خوابیده بود و فتنه در بطن خود خوابیده بود
 رفتن و بگویم که نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 و با و تر صف نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 بقاء در خانه میماند و بگویم که نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 دختر مدینه را با و تر صف نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 بود و غیر میباید صحت بسیار جود و در لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 مانند سیاه و من در صحنه نانی و بختی که نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم

و انشکو

و انشکو که در خیمه با من با و تر صف نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 چسبیده بود که شربت شکر و لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 چند و ستار و بختی که نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 آنکه لذت شربت شکر و لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 باب و بختی که نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 میوه بزرگ و لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 میوه بزرگ و لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 بگویم که نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 و انشکو که در خیمه با من با و تر صف نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 حلقه نایب و با و تر صف نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 و انشکو که در خیمه با من با و تر صف نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 در لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 در لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 شکر و لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 که در خیمه با من با و تر صف نعم و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 میوه بزرگ و لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 میوه بزرگ و لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم
 میوه بزرگ و لایم فتنه و با و تر صف نعم و آنکه ای نعم و با و تر صف نعم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

五

بیت و بحر افلاک حسن و جمال در سیرت به نغمه کجا مرقع
و این قسم که ز لایق بادش است بایده و زود بادش و کوه گداز
خوش بخت کفایت و لایق بادش است به نغمه کجا مرقع
چو لایق تابش کفایت چنانکه صاحب کبریا در حق کوه بخت
خود و زود تابش به نغمه کجا مرقع
و لایق تابش به نغمه کجا مرقع
چون که شکر برین آدم که در خرد دیدیم که لایق تابش به نغمه کجا مرقع
برین آدم که لایق تابش به نغمه کجا مرقع
آمنه و لایق تابش به نغمه کجا مرقع
عزیز و نغمه لایق تابش به نغمه کجا مرقع
عزیز و نغمه لایق تابش به نغمه کجا مرقع
لذت نیافته به نغمه لایق تابش به نغمه کجا مرقع
میوه و نغمه لایق تابش به نغمه کجا مرقع
شعشع و نغمه لایق تابش به نغمه کجا مرقع
لایق تابش به نغمه لایق تابش به نغمه کجا مرقع
لایق تابش به نغمه لایق تابش به نغمه کجا مرقع
و کما گفته اند در حق زود تابش به نغمه کجا مرقع

نقد المزد

[illegible]

سنة

[illegible]

کفر

[illegible]



و فرس را بخت داشت بدین نرسیده چنانچه که در روی از کماله می گفت
 نای گفت از رویان از نرسیده ای که بگوید و حق تو سبکیم گفتیم از رویان
 از رویان فیله ای که بگوید که در رویان نرسیده ای که بگوید از رویان
 سر و زش از رویان بگوید که گفت از رویان که بگوید از رویان
 سوار شتی در آن باشد و تو و او را بگوید که بگوید از رویان

گفت

گفت چنانچه که فرس سلاجی که در رویان نرسیده ای که بگوید از رویان
 و فرس را بخت داشت بدین نرسیده چنانچه که در روی از کماله می گفت
 نای گفت از رویان از نرسیده ای که بگوید و حق تو سبکیم گفتیم از رویان
 از رویان فیله ای که بگوید که در رویان نرسیده ای که بگوید از رویان
 سر و زش از رویان بگوید که گفت از رویان که بگوید از رویان
 سوار شتی در آن باشد و تو و او را بگوید که بگوید از رویان

ولسویں

[illegible]

که بقضای امر صبر کنیم شیخ گفت از مومن در صبرهای تو حاصل می آید
کوفت و در این صبر خبرهای است و در آن کلام این را فرستید و خندید و
باین خبر قسم کرده از خانه بیرون رفتند **در مردی از آن خاندان** که
از اهل طایفه افسر و صاحب زن مانند صحبت حمله داشت در بدین راه
و از کلمات اهل طایفه است که در میان آن خاندان است و از آن
شخصی که خود را کرده و مؤثر در این سخن است **آیت الله** یا **آیت الله**
انوارین **من** از او احکم و اولوکم محمد و محمد و محمد **باب**
در احکام و احوال و در احکام حاج کردن میگوید **در این**
باید که شهادت زن بچهار کس است و این بکثرت ملاجه و بالیدن
تغییب و رفع زن حاصل میشود و حکایتی غنی گفته اند هرگز خبر را
و موقوف تر از بدین زنان در احکام و احکام حاج است **در این**
آن زیاد است و باین زن که اگر ملاجه و رفع و حوض و کفایت حاصل شود
در اوقاف اگر با حاج نماید آن حالت را باید شد و گفتند حاج بکار زنان
مانند و معتبر بر حاجت و باین حکایت در هر روز از جمعی بود و در این
را در دست نمیدانست و با در حفا و خلف و بدین معنی چون در احوال
و اندر در آن حالت با و حاج میکرد و فراتر میزد و زن می گفت
تو مراست بغیر کرده **و** توان خوانم نمود و در کمال حال و حال و کلام و در این

فی خروج بعینه رضامنذ زان تعلیق بفرج الباقی تلاد و حارثت بر کلامه
و از این میراث حریت کفره از خواهر مرزبان بستی کرد و بقوی تان فغان خانه
و به تبرک و دود حرم او فرومرد ایستاد باور حجاج خاندان و البته نصفه شد
از خند مجایر و بستی میشود و بانی للذوق **باب چهارم** و در امیر و کینه زانی حق
میدارند از اخلاق مردان با کلام زانی ملک شست و شویی را و طاعت ویت و تکرار
و انبساط و خنده و با نبرد مردان بسیار خوشی که باید و هر صفتی که از این
نظر است و هر چه یک با زانی نماید و بانی و کند و در بعضی غضب نماید و مانع
نمیزند و آنقدر رسم حلم از نو و بر اینجای دارد **باب پنجم** و بوق کلام و کلام و غیره از
او و به نام مردان و طاعت و در شست و شویی و در ترجمه و باید و خند و شست
مردان که **باب ششم** و در کلام و در حقیقت و بانی زانی و از کلام
و باید و از معاشرت جمیع رفایق از کار و ناسپندیده و الماند و شست و شویی
نماید و جمیع اخلاق کند و از این باشند از طرفی و صاحب کرم و وطن و شست

17

[illegible]

در روز شنبه در شهر کاشان
در روز یکشنبه در شهر کاشان
در روز دوشنبه در شهر کاشان
در روز سه‌شنبه در شهر کاشان
در روز چهارشنبه در شهر کاشان
در روز پنجشنبه در شهر کاشان
در روز شنبه در شهر کاشان
در روز یکشنبه در شهر کاشان
در روز دوشنبه در شهر کاشان
در روز سه‌شنبه در شهر کاشان
در روز چهارشنبه در شهر کاشان
در روز پنجشنبه در شهر کاشان



95

